روزنامه شرق

اندیشه

چرا باید اسراییل را تحریم کرد؟ صفحه ۸

معضل فلسطین و تجربه آفریقای جنوبی صفحه ۹

نیم‌قرن تاکسیدرمی صفحه ۱۰

عکس: عماد ناصر، الجزیره

وقتی خبری نیست، چه خبری هست؟

اسلاوی ژیژک
ترجمه: صالح نجفی

در دوم اوت سال ۲۰۰۹، پلیس اسراییل پس از آنکه بخشی از محله عرب‌نشین «شیخ‌جراح» را در شرق بیت‌المقدس قرق کرد، دو خانواده بزرگ فلسطینی را که بیش از ۵۰ تن بودند از خانه‌های‌شان بیرون راند و به شهرک‌نشینان یهودی اجازه داد تا بلافاصله در خانه‌های تخلیه‌شده سکنی کنند. اگرچه پلیس اسراییل برای توجیه عمل خود به حکم دیوانعالی کشور استناد کرد، راست این بود که خانواده‌های اخراج‌شده عرب بیش از ۵۰سال در آن محل زندگی کرده بودند. این واقعه که تا حدودی استثنایی بود و توجه رسانه‌های سراسر جهان را به خود جلب کرد در حقیقت جزیی از فرآیند بس کلان‌تری است که عمدتا نادیده گرفته شده و مغفول مانده است. دوسال پس از آن واقعه، چیز زیادی عوض نشده است. در ۱۶ اکتبر سال ۲۰۱۱ اسراییل اعلام کرد قصد دارد ۲۶۰۰ خانه جدید در جنوب بیت‌المقدس احداث کند، آن‌هم با وجود مخالفت قانونی سازمان ملل، اتحادیه اروپا و بریتانیا. اگر این طرح اجرا شود، نه‌تنها بخش عرب‌نشین شهر از سایر مناطق اشغال‌شده کرانه باختری جدا خواهد شد بلکه تمامی فرصت‌ها برای تشکیل یک دولت پایدار فلسطینی بر باد خواهد رفت و زندگی روزمره فلسطینیان سخت آسیب خواهد دید. نتیجه مثل روز روشن است: اسراییل اگرچه در مقام سخن از راه‌حل تشکیل دو دولت دم می‌زند، مشغول ایجاد وضعیتی در محل است که راه‌حل دو دولت را در عمل محال خواهد کرد. رویایی که زیربنای این مشی سیاسی را تشکیل می‌دهد به بهترین وجه در دیواری تجسم یافته که محل اسکان شهرک‌نشینان را از شهر فلسطینی واقع در تپه مجاوری در کرانه باختری جدا می‌کند. روی طرف اسراییلی دیوار، تصویری از نواحی روستایی و فضای سبز آن‌سوی دیوار نقاشی شده است -البته بدون شهر فلسطینی: در این تصویر، چیزی به جز طبیعت، چمنزار و دارودرخت به چشم نمی‌خورد. آیا این ناب‌ترین شکل تصفیه قومی نیست: تصویر فضای آن سوی دیوار، به صورتی که باید باشد، فضایی خالی، بکر و دست‌نخورده که چشم در راه شهرک‌نشینان است؟

این فرآیند گاهی در لباس تجمل‌گرایی و اشرافی‌گری در عرصه فرهنگ (cultural gentrification) [1] ظاهر می‌شود. در ۲۸ اکتبر ۲۰۰۸، دیوان‌عالی کشور اسراییل حکم کرد که مرکز سیمون ویزنتال [2] می‌تواند پروژه‌ای را که از دیرباز به‌دنبال اجرایش بود، یعنی احداث «مرکز دفاع از کرامت انسانی» را آغاز کند- احداث «موزه تساهل» (museum of tolerance) در محلی مناقشه‌انگیز در وسط بیت‌المقدس. این موزه اکنون در دست احداث است. فرانک‌گری (و چه کسی جز او؟) [3]، تا زمانی که در سال ۲۰۱۰ از پروژه کناره گرفت، مامور شد تا مجموعه به‌هم پیوسته و بزرگی از بناها را طراحی کند، مشتمل بر یک موزه همگانی، موزه‌ای ویژه کودکان، یک سالن تئاتر، مرکز همایش‌ها، کتابخانه، نگارخانه، سالن‌های سخنرانی، کافه‌تریاها و چه و چه. طبق ادعای کارفرمایان، هدف از ساخت این موزه اشاعه آداب مدنی و رابطه احترام‌آمیز در میان بخش‌های گوناگون جامعه یهودیان و در بین ادیان و مذاهب مختلف بود- و تنها مانع تحقق این هدف (که البته به لطف حکم دیوان‌عالی کشور مرتفع شد) این بود که محل احداث موزه تا سال ۱۹۴۸ گورستان اصلی مسلمانان در بیت‌المقدس بود (جماعت مسلمانان بیت‌المقدس به دیوان عالی شکایت بردند که ساخت موزه مایه هتک حرمت گورستان خواهد شد، زیرا به‌طوری که گفته می‌شد حاوی استخوان‌های مسلمانانی بود که در خلال جنگ‌های صلیبی در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم جان باخته بودند.) این لکه سیاه به‌طرز شگفت‌آوری حقیقت پنهان این پروژه مدعی تقریب ادیان و مذاهب را برملا می‌کند: این موزه مکانی است برای تجلیل از تساهل و تسامح، مکانی که درهایش به روی همگان گشوده است... اما زیرسایه گنبدی اسراییلی که قربانیان خفته در گور تعصب و عدم‌تساهل و تسامح را نادیده می‌گیرد- توگویی برای خلق فضای مدارای راستین، کمی عدم مدارا ضرورت دارد.

معنای این همه چیست؟ برای پی‌بردن به معنای واقعی اخبار، گاهی کافی است دو عنوان مجزای خبری را با همدیگر بخوانیم -معنا از بطن همین پیوند بیرون می‌آید، همچون جرقه‌ای که بر اثر اتصالی کردن یک مدار الکتریکی پدید می‌آید. در ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۱، اوباما از درخواست فلسطینیان برای عضویت در سازمان ملل انتقاد کرد و به جهانیان گوشزد کرد که «صلح از راه امضای بیانیه و صدور قطعنامه در سازمان ملل حاصل نخواهد شد.» کمتر از یک هفته پس از آن، در ۲۷سپتامبر، اسراییل اعلام کرد که می‌خواهد ۱۱۰۰ واحد مسکونی جدید در جنوب بیت‌المقدس (یعنی بیرون از مرزهای آن شهر تا قبل از ۱۹۶۷) احداث کند و مجموعه چهارعضوی جهان امروز - آمریکا، اتحادیه اروپا، سازمان ملل و روسیه - تنها از طرفین منازعه درخواست کردند باز پای میز مذاکره بیایند و «از ارتکاب اقدامات تحریک‌آمیز بپرهیزند»، بی‌آنکه از توقف شهرک‌سازی ذکری به میان آرند.

پس آیا فلسطینیان باید همین‌طور دست‌روی‌دست بگذارند تا اراضی کرانه باختری روزبه‌روز از چنگشان خارج شود؟ هنگامی که لیبرال‌های صلح‌پرست اسراییلی کشمکش خود با فلسطینی‌ها را در قالبی «متقارن» و خنثی جلوه می‌دهند و تصدیق می‌کنند که در هر دو طرف افراطیونی هستند که دست رد روی سینه صلح می‌گذارند و حرف‌هایی از این قبیل، باید سوال ساده‌ای مطرح کرد: وقتی در تراز بی‌واسطه وقایع سیاسی- نظامی در خاورمیانه هیچ خبری نیست (یعنی زمانی که هیچ تنشی، حمله‌ای و مذاکره‌ای در کار نیست)، چه خبر شده است؟ آنچه در خاورمیانه جریان دارد فرآیند آهسته و پیوسته تصرف اراضی فلسطینی‌ها در کرانه باختری است: مسدودکردن تدریجی شریان‌های اقتصاد فلسطین، تکه‌تکه‌کردن سرزمین فلسطینی‌ها، احداث شهرک‌های جدید، واردآوردن فشار بر کشاورزان فلسطینی تا زمین‌های خود را ترک گویند (از آتش‌زدن محصولات و هتک‌حرمت مذهبی تا کشتن افراد) و همه اینها به پشتوانه شبکه مخوف و مرموزی از مقررات قانونی به سیاق جهان داستان‌های کافکا. ساری مکدیسی [4] در کتاب «خروجی داخلی فلسطین: اشغال هرروزه» توصیف می‌کند که اگرچه اشغال کرانه باختری به دست اسراییلی‌ها در نهایت به اتکای نیروهای مسلح پیاده می‌شود، راست آن است که این فرآیند «اشغال از راه مقررات اداری و دیوانی» است: قالب‌های اصلی آن برگ‌های درخواست، قباله و بنچاق، سندهای مالکیت، کاغذهای اجازه اقامت و دیگر انواع پروانه و اجاره‌نامه است. در این روند مدیریت میکروسکوپی زندگی هر روزه است که اسراییلی‌ها فرآیند آهسته اما پیوسته توسعه اراضی خود را تداوم می‌بخشند: هر فلسطینی برای تک‌تک کارهایی که می‌خواهد بکند، باید درخواست مجوز کند، برای ترک خانه و خانواده‌اش، برای کشت زمین خودش، برای حفر یک چاه، برای رفتن به سر کار، رفتن به مدرسه، بیمارستان و... بدین‌سان فلسطینی‌های متولد بیت‌المقدس یک‌به‌یک از حق زیستن در آنجا محروم می‌شوند، از نان‌خوردن می‌افتند، از اخذ مجوز سکونت و پروانه خانه‌سازی بازمی‌مانند و قس علی هذا. فلسطینی‌ها غالبا از کلیشه مساله‌دار نوار غزه به منزله «بزرگ‌ترین اردوگاه کار اجباری جهان» استفاده می‌کنند – ولی این نامگذاری رفته‌رفته، به شکل خطرناکی به حقیقت نزدیک می‌شود. این واقعیت بنیادینی است که تمامی حرف‌های انتزاعی در «ستایش و پرستش صلح» را شرم‌آور و ریاکارانه می‌سازد. اسراییل به وضوح درگیر فرآیندی آهسته و نامریی شده است که رسانه‌ها آن را به روی خود نمی‌آورند، قسمی حفاری زیرزمینی به کردار موش‌های کور – و سرانجام، یک روز جهان از خواب غفلت برخواهد خاست و درخواهد یافت که دیگر نشانی از کرانه باختری فلسطینی‌ها برجا نمانده است و این سرزمین بالکل از «لوث» وجود فلسطینی‌ها پاک شده: آن روز چاره‌ای جز پذیرفتن این واقعیت نخواهیم داشت. نقشه کرانه باختری فلسطینی همین حالا هم به مجمع‌الجزایری هزارپاره می‌ماند.

بعضی‌وقت‌ها مسوولان اسراییل کوشیده است جلوی زیاده‌روی‌های اسراییلی‌ها را بگیرد، مانند زمانی که دیوان عالی در اواخر ۲۰۰۸ دستور تخلیه بعضی از شهرک‌ها را صادر کرد، زمانی‌که حمله‌های ساکنان غیرقانونی کرانه باختری به کشاورزان فلسطینی رویدادی هرروزه شده بود. اما همان‌طور که بسیاری از ناظران همان زمان گوشزد کردند این اقدامات حداکثر تمهیدهایی نیم‌بند و اکراه‌آمیز برای تعدیل سیاستی بود که، در ترازی عمیق‌تر، همان سیاست درازمدت اسراییل است که عهدنامه و پیمان‌های بین‌المللی امضاشده توسط خود اسراییل را به‌طور گسترده نقض می‌کند. نتانیاهو با تمام قوا و با حداکثر سرعت پروژه احداث شهرک‌ها و آبادی‌های غیرقانونی را پیش می‌برد، آن هم با وجود محکومیت گسترده بین‌المللی. پاسخ شهرک‌نشینان غیرقانونی به مقامات اسراییل اساسا این است: ما درست همان کاری را می‌کنیم که شما می‌کنید، فقط علنی‌تر، پس به چه حقی ما را محکوم می‌کنید؟ و پاسخ اساسا این است: صبور باشید، عجله کار شیطان است؛ ما درست همان کاری را می‌کنیم که شما می‌خواهید، فقط به شیوه‌ای معتدل‌تر و مقبول‌تر. به نظر می‌رسد این داستانی است که از سال ۱۹۴۹ تا به الان ادامه داشته است: اسراییل با آنکه شروط صلح پیشنهادی جامعه بین‌المللی را می‌پذیرد، گمان می‌کند که نقشه صلح پیاده نخواهد شد. شهرک‌نشینان ددمنش گاهی آدم را به یاد برونهیلد در پرده آخر اپرای «والکوره» ریشارد واگنر می‌اندازند: همو که اگرچه وُتان [5] را سرزنش می‌کند که چرا فرمان صریح خودش را زیر پا گذاشته و از زیگموند حمایت کرده، اما با این کار فقط میل حقیقی خود وتان را برمی‌آورد، چرا که وتان زیر فشار نیروهای خارجی مجبور شده از میل خود چشم بپوشد. به همین قیاس می‌توان گفت شهرک‌نشینان غیرقانونی فقط به میل حقیقی اسراییل عمل می‌کنند که به علت فشار جامعه بین‌المللی مجبور شده از میل خود چشم بپوشد. اسراییل با آنکه زیاده‌روی‌های آشکارا خشونت‌بار شهرک‌نشینان «غیرقانونی» را محکوم می‌کند، شهرک‌های «قانونی» جدیدی در کرانه باختری تاسیس می‌کند و همچنان به مسدودکردن شریان‌های اقتصاد فلسطینی‌ها و دیگر سیاست‌های قساوت‌آمیز خود ادامه می‌دهد. کافی است نظر کوتاهی بیندازید بر نقشه دستخوش تغییر شرق بیت‌المقدس، آنجا که حلقه محاصره به گرد فلسطینی‌ها به‌تدریج تنگ و تنگ‌تر می‌شود و فضای زیست‌شان شقه‌شقه می‌گردد. محکوم‌ساختن خشونت‌های غیردولتی در حق فلسطینی‌ها مساله حقیقی را که همانا خشونت «دولتی» است لاپوشانی می‌کند؛ محکوم‌نمودن اسکان‌های غیرقانونی بر غیرقانونی‌بودن اسکان‌های قانونی سرپوش می‌گذارد. در این جاست که تیغ دولب «صداقت» غیرجانبدارانه دیوان عالی کشور اسراییل که این همه تحسین شده است برملا می‌شود: دیوان عالی گاه‌به‌گاه حکم‌هایی به نفع فلسطینی‌هایی که زمین‌ها و خانه‌هاشان مصادره شده صادر می‌کند و اخراج ایشان از خانه و کاشانه‌شان را غیرقانونی می‌خواند اما با این کار، قانونی‌بودن اکثر موارد باقی‌مانده را تضمین می‌کند.

و برای اجتناب از هر گونه بدفهمی، باید بگوییم در نظرگرفتن و به‌حساب‌آوردن همه این حقایق به هیچ‌وجه به معنای «تفاهم» یا «همدلی» با اقدامات ناموجه و نابخشودنی تروریست‌ها نیست. بر عکس، تنها بر پایه ملاحظه حقایق فوق است که می‌توان به دور از تزویر و ریا حمله‌های تروریستی را محکوم کرد.

* این مقاله پیش از حمله اخیر اسراییل به نوار غزه نوشته شده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ترکیب cultural gentrification قابل ترجمه دقیق به فارسی نیست. فعل gentrify از واژه gentry ساخته شده که در بریتانیای قدیم به ملاکان گفته می‌شد و توسّعا به طبقه مرفه یا متمولان و دولتمندان. اما فعل gentrify در شهرسازی به فرآیند نوسازی یا مرمت ساختمان‌ها برای سکونت طبقه مرفه گفته می‌شود. gentrification در عرصه فرهنگ معنایی نظیر «تجمل‌گرایی» در تداول فارسی دارد: یعنی نوسازی فضای فرهنگی مطابق با پسند اشراف و اقشار پردرآمد جامعه. در محله‌هایی که به اصطلاح gentrified می‌شوند، ساکنان فقیرتر و محروم‌تر ماقبل «نوسازی» که قادر به پرداخت کرایه‌ها و مالیات‌های افزایش‌یافته نیستند ممکن است از محل سکونت خود اخراج شوند.

۲. یا زیمون ویزنتال: سازمان بین‌المللی و حقوق بشری که خود را مدافع امنیت یهودیان در سراسر جهان می‌داند و به ادعای خود می‌کوشد درس‌های هالوکاست را به نسل‌های بعدی انتقال دهد. زیمون ویزنتال اتریشی بود و از نجات‌یافتگان هالوکاست. پس از جنگ دوم، او به اصطلاح به شکار و شناسایی نازی‌ها مشغول شد. ویزنتال معماری خوانده بود و در سال ۲۰۰۵ درگذشت.

۳. معمار شهیر آمریکایی-کانادایی که والدینش از یهودیان لهستانی بودند. او را یکی از مهم‌ترین معماران زنده دنیا می‌شمارند و بسیاری از کارهایش در سطح بین‌المللی به‌عنوان جاذبه‌های توریستی شناخته می‌شود.

۴. ناقد ادبی آمریکایی که تبار فلسطینی و لبنانی دارد و کتاب‌هایی درباره امپریالیسم، ویلیام بلیک و فلسطین در کارنامه دارد.

۵. در ادیان چندخدایی آلمانی‌ها و انگلوساکسن‌ها، وتان یا ودن (Woden) یکی از مهم‌ترین خدایان است. کلمه چهارشنبه (Wednesday) در زبان انگلیسی به نام این خدا نامیده می‌شود.

ظالمانه‌ترین اشغال از زمان جنگ جهانی دوم

تحریم جواب می‌دهد

ایلان پاپه*
ترجمه: نیما عیسی‌پور

بخش اعظم زندگی‌ام را یک فعال سیاسی بوده‌ام. در تمام این سال‌ها، عمیقا باور داشته‌ام که واقعیت تحمل‌ناپذیر و غیرقابل قبول اسراییل و فلسطین تنها از درون است که می‌تواند تغییر کند. به همین دلیل بی‌وقفه کوشیده‌ام تا جامعه یهودیان را متقاعد سازم که سیاست‌شان در این سرزمین از اساس اشتباه و فاجعه‌بار بوده است. همچون بسیاری دیگر، گزینه‌های پیش روی من نیز معلوم بودند: یا می‌بایست به روند اعمال سیاست از بالا می‌پیوستم، یا اینکه این‌گونه سیاست را از پایین متحول می‌ساختم.

برای یک فعال سیاسی، درک این نکته که تغییر از درون امری است غیرقابل حصول نه تنها از فرآیندی سیاسی یا فکری نشأت می‌گیرد، بلکه بیش از هر چیز پذیرش واقعیت شکست است. و همین ترس از سرخوردگی ناشی از شکست بود که مرا تا مدت‌ها از اتخاذ موضعی روشن بازمی‌داشت.

پس از ۳۰سال فعالیت سیاسی و پژوهش تاریخی متقاعد شدم که موازنه قدرت در فلسطین و اسراییل هرگونه امکان تغییر درون جامعه یهودی اسراییلی را در آینده‌ای معلوم منتفی می‌سازد. شاید کمی دیر باشد، اما متوجه شدم که مساله صرفا یک سیاست ویژه یا یک دولت خاص نیست، بلکه این مساله عمیقا در شالوده ایدئولوژیکی ریشه دارد که به تصمیمات اسراییل در خصوص فلسطین و فلسطینیان از ۱۹۴۸ تاکنون شکل می‌بخشد. پیش‌تر در جایی دیگر این ایدئولوژی را آمیخته‌ای از استعمارگری و ناسیونالیسم رمانتیک توصیف کردم.

امروزه، اسراییل دولتی مستعمره‌نشین و استعماری است که هیچ تمایلی به تغییر یا مصالحه ندارد، و بر آن است تا به هر وسیله‌ای که شده هرگونه مقاومت در برابر نظارت و قدرت‌اش را در فلسطین تاریخی درهم‌بکوبد. با آغاز پاک‌سازی‌نژادی ۸۰درصد فلسطین در ۱۹۴۸، و اشغال اسراییل بر ۲۰درصد باقی‌مانده در ۱۹۶۷، فلسطینیان اکنون در اسراییل در زندان‌هایی مهیب و نواحی محاصره‌شده گرفتار آمده‌اند و به واسطه سیاست‌های تبعیض‌گرایانه از یهودیان جدا شده‌اند. با این وجود، میلیون‌ها پناهنده فلسطینی در سرتاسر جهان به هیچ طریقی نمی‌توانند به خانه و کاشانه‌شان بازگردند، و جملگی تلاش‌های داخلی برای به چالش کشیدن این شالوده ایدئولوژیک، اگر نگوییم کاملا از بین رفته‌اند، بسیار کم‌رمق شده‌اند. دولت مستعمره‌نشین اسراییلی نیز به استعمار بیشتر و ریشه‌کن‌کردن مردم بومی فلسطین همچنان ادامه می‌دهد.

مسلما اسراییل یک مورد سرراست برای مطالعه درباب استعمارگری محسوب نمی‌شود، و همچنین راهکارهای ارایه‌شده در رابطه با اشغال ۱۹۶۷ یا مساله یک کشور فلسطینی به‌عنوان یک کل را نمی‌توان به‌سادگی گونه‌ای استعمارزدایی تلقی کرد. برخلاف بسیاری از پروژه‌های استعماری، جریان صهیونیسم واجد هیچ متروپلیس مشخصی نبوده است، و از آنجایی که تاریخ آن به پیش از عصر استعمار بازمی‌گردد، توصیف آن در این قالب ممکن است نابهنگام باشد. لیکن پارادایم‌های فوق به دو دلیل همچنان ارتباطی نزدیک با این وضعیت دارند. نخست اینکه تلاش‌های دیپلماتیک صورت‌گرفته از ۱۹۳۶ تاکنون و فرآیند برقراری صلح (که از ۱۹۶۷ شروع شده) تنها روند رو به رشد اسکان و شهرک‌سازی اتباع اسراییل در فلسطین را سرعت بخشیده است؛ اسکان اتباع اسراییل در ۱۹۳۶ صرفا کمتر از ۱۰درصد فلسطین را شامل می‌شد، در حالی که اکنون به بیش از ۹۰درصد از کشور امروزی تسری یافته است. بنابراین به نظر می‌رسد پیام دلالان صلح (که عمدتا از ۱۹۷۰ به بعد آمریکایی‌ها هستند) این است که صلح تنها زمانی قابل‌حصول است که هیچ‌گونه محدودیت قابل‌توجهی بر اسکان یهودیان یا مستعمره‌نشینان اعمال نشود. درست است که مهاجران یهودی متناوبا از شهرک‌های ساخته‌شده در غزه یا دیگر جاها رانده شده‌اند، اما این هیچ تغییری در چارچوب کلی نظارت استعمارگرایانه، آن هم با همه خشونت‌های هرروزه سیستماتیک‌اش، در تضییع حقوق انسانی و شهروندی ایجاد نکرده است. مادامی که سیاست‌های موجود (یعنی اشغال، سرکوب و تضییع حقوق) در قالب توافق بر صلحی فراگیر بسته‌بندی و توسط فلسطینیان مطیع و متحدان عربشان ارایه شوند، اشغال کرانه باختری و نوار غزه، سرکوب فلسطینیان داخل اسراییل و به رسمیت‌نشناختن حق پناهندگان برای بازگشت به کاشانه‌شان ادامه خواهد داشت.

دومین دلیل که تامل در وضعیت موجود را با عینک استعمارگری و ضداستعمارگری توجیه می‌کند این است که نگاه فوق به ما اجازه می‌دهد تصویری جدید از علت وجودی فرآیند کنونی به دست دهیم.

ادامه در صفحه ۹

نگاه

موفقیت‌های یک جنبش

هیند آواد*
رحمان بوذری

وقتی جهان نظاره‌گر بهار عرب بود، فلسطینی‌های زیادی ردپاهای انقلاب فلسطین، به‌خصوص انتفاضه اول (خیزش توده‌ای۱۹۸۷) را در جان زیبای انقلابی‌های جوان دنبال می‌کردند. خانواده‌های فلسطینی سقوط رژیم‌های تونس و مصر را جشن گرفتند، نه فقط چون نوید بازگشت مقاومت اعراب را می‌داد، جنبه دایمی آرمان فلسطینی که دیکتاتوری‌های عربی سال‌های سال آن را ربوده بودند، بلکه چون در ضمن یادآور این نکته بود که فلسطین همچنان مردم را گردهم می‌آورد، آنهایی را که در نقاط مختلف جهان با هرگونه بی‌عدالتی مبارزه می‌کردند.

همچنان‌که نظاره‌گر گسترش انقلاب‌ها- از وال‌استریت تا مادرید، از لندن تا سیاتل- بودیم می‌توانستیم فلسطین را در هر میدان التحریری ببینیم. بخشی از بهار عرب نتیجه همدستی کامل رژیم سابق مصر در تداوم اشغالگری و استعمار اسراییل است؛ حرکت‌های دانشجویی مصر در همبستگی با فلسطین طی انتفاضه دوم در سال ۲۰۰۰ از جمله مقدمات مهم خیزش ژانویه۲۰۱۱ بود. بی‌عدالتی ناشی از اشغال، استعمار و اعمال آپارتاید اسراییلی کاملا در پیوند با حرص‌وآز شرکت‌ها، تخریب محیط‌زیست، کاهش بودجه دانشجویی و خصوصی‌سازی خدمات بهداشتی است که مردمان آمریکای شمالی و اروپا به آن معترض‌اند. کاهش سالانه میلیاردها دلار از بودجه آموزش، اصلاح بهداشت عمومی و خدمات اجتماعی در آمریکا برای حمایت از ماشین نظامی اسراییل، پیکار در راه حقوق فلسطینیان را به آرمان برابری و عدالت اجتماعی در آمریکا و دیگر جاها پیوند زده است. «تحریم سیاسی، اقتصادی، اخلاقی» راهی را برای ما گشوده تا زنجیرهای جمعی‌مان را بگسلانیم. در سال۲۰۰۵، یکسال بعد از اینکه دادگاه لاهه حکم کرد دیوار حائل که در سرزمین‌های اشغالی ساخته شده غیرقانونی است، جمع کثیری از جامعه مدنی فلسطین با الهام از پیکار ضدآپارتاید در آفریقای جنوبی، مردمان وظیفه‌شناس سرتاسرجهان را فراخواندند تا تحریم گسترده سیاسی، اقتصادی، اخلاقی علیه اسراییل اعمال کنند. رهیافت حق‌محور همه‌جانبه کارزار تحریم شاید مهم‌ترین خصیصه آن باشد. نمونه این رهیافت سه مطالبه‌ای است که کارزار دارد: پایان‌دادن به اشغال فلسطین و بازگشت به مرزهای پیش از ۱۹۶۷، به‌رسمیت‌شناختن حقوق اساسی شهروندان فلسطینی، و حق بازگشت فلسطینی‌های مهاجر. این مطالبات ستم اسراییل را به اشغال سرزمین‌های فلسطینی فرو نمی‌کاهد و بی‌عدالتی رواداشته در حق همه مردم فلسطین را در نظر می‌گیرد. ۲۰سال «فرآیند صلح» بی‌شرمانه این حس غلط را القا کرده- احساسی که امروز روز هم غالب است- که فلسطینی‌ها فقط مردمانی هستند که در سرزمین‌های اشغالی زندگی می‌کنند و تنها ستمی که اسراییل در حق فلسطینیان روا می‌دارد اشغال است. این امر موجب حاشیه‌ای‌شدن اکثریت فلسطینی‌ها و حقوق‌شان شده، چه آنها که در اسراییل ساکن‌اند و چه آوارگان؛ و اجازه داده اسراییل بی‌چون‌وچرا با سرکوب غیرقانونی و شدیدتر قسر دربرود.

ادامه در صفحه ۸

مقدمه

«بی‌دی‌اس» چیست؟

تحریم اسراییل؛ تحریم توسعه‌طلبی در پناه قانون

سهند ستاری

از ۱۹۴۸ تا امروز اسراییلی‌ها در تکراری متناوب فلسطینی‌ها را می‌کشند تا کار این سرزمین را تمام کنند؛ اما فلسطین ادامه دارد. این‌بار نیز پس از چندروزی که آمار کشته‌ها بالا گرفت و زمین‌وزمان با اخلاقی‌کردن کشتار فلسطینی‌ها آن را محکوم کرد، بنگاه‌های خبری-تجاری در کنار آژانس‌های حقوق بشری تمام تلاش خود را برای تسکین «وجدان عمومی معذب» جهانی به کار بستند. تلاش آنها برای به‌روزرسانی آمار جنازه‌ها و مهم‌تر از آن، همسان‌سازی کشتارها در منطقه و جهان، اعلام برائت از سیاست انهدام و نسل‌کشی اسراییل در فلسطین است؛ به عبارت دیگر اعلام حمایت از توسعه‌طلبی سیاسی- اقتصادی اسراییل. از این‌رو، تصور اینکه جنگ و کشتار در غزه همچون جنایات دیگر در منطقه صرفا امری دلخراش است شانه‌خالی‌کردن از پرسش‌های امری اخلاقی در قبال مساله شر است و از آن مهم‌تر تقلیل موضوعی سیاسی به امری صرفا اخلاقی. رابطه «انباشت اجساد» فلسطینی‌ها با توحش اسراییل فارغ از «اخلاق عرفی و روزمره» به لحظه تولد اسراییل در سال ۱۹۴۸ بازمی‌گردد؛ به جدال استعمار با مقاومت؛ به رابطه توسعه استعمار و اشغال در پناه قانون. از سال ۱۹۶۷ که اسراییل در مدت شش‌روز، با اشغال نوار غزه و کرانه باختری و نیز بلندی‌های جولان توانست آنچه را از فلسطین باقی مانده بود، اشغال کند، تا امروز کشتار برای توسعه ایدئولوژی و سیاست انهدام و از همه مهم‌تر برای مالکیت زمین ادامه دارد. اگرچه حملات چندسال اخیر، دیگر نیازی به دلیل‌تراشی نه برای اسراییل و نه برای وجدان‌های معذب نداشت: آنها بمباران غزه به دست ارتش اسراییل و کشتار غیرنظامیان را محصول جنبی و ناخواسته حمله به حماس اعلام می‌کنند، حال آنکه توسعه‌طلبی اقتصادی- سیاسی برای تثبیت و جااندازی ایدئولوژی صهیونیسم تنها طرح اسراییل از ۱۹۴۸ تا امروز بوده است. از این‌رو، همچون سال‌های گذشته زمان آن فرارسیده تا به‌دور از آمار روزانه کشتار و خونریزی درباره این مساله اندیشید.

در سال ۲۰۰۵ کمپینی برای تحریم اسراییل تشکیل شد که حمایت بیش از ۱۷۰نهاد سیاسی - مدنی را با خود به‌همراه داشت. همراه با فراخوانی که اولین‌گام پیدایش جنبش BDS (کارزار تحریم سیاسی، اقتصادی، اخلاقی اسراییل) بود، تحریم فرهنگی و آکادمیک اسراییل کلید خورد. BDS با هم‌اندیشی گروهی از فعالان صلح یهودی شکل گرفت که بیشتر آنها روشنفکران کشورهای مختلف اروپایی بودند. نخستین فراخوان برای تحریم فراگیر در ۹ ژوییه ۲۰۰۵ صادر شد، یکسال پس از آنکه دادگاه لاهه دیوار حائل اسراییل در اراضی اشغالی فلسطینیان را غیرقانونی اعلام کرد. این جنبش در واکنش به بی‌اعتنایی اسراییل نسبت به این اعلان شکل گرفت. بر همین اساس جنبش BDS، با مبارزه‌ای علیه بی‌اعتنایی اسراییل به تعهدات بین‌المللی آغاز به کارکرد و درنهایت خواستار تحریم و خودداری از سرمایه‌گذاری در اسراییل شد. در این فراخوان، اسراییل با آفریقای جنوبی دوره آپارتاید مقایسه شده. این جنبش برای آزادی فلسطین تشکیل شده و سلاح آن «تحریم» است. کارزار تحریم از مصرف‌کنندگان می‌خواهد محصولات ساخت اسراییل را نخرند. آنها فهرستی از محصولات - از میوه و سبزی تا دارو و لوازم آرایشی - ساخت اسراییل را در اروپا منتشر کرده‌اند که مشمول تحریم‌اند. همچنین تبلیغات علنی برضد کالاهای اسراییل، درخواست از مدیران فروشگاه‌ها برای نفروختن این اجناس در دستور کار فراخوان بوده و هست. بسیاری از کالاهایی که برچسب اسراییلی دارند در شهرک‌های یهودی‌نشین در اراضی اشغالی تولید می‌شوند. کارزار «تحریم سیاسی، اقتصادی و اخلاقی اسراییل» خواسته‌های روشنی دارد: ۱- پایان‌دادن به اشغال و استعمار اراضی فلسطینی و عربی و تخریب دیوار حائل ۲- تضمین برابری تام شهروندان فلسطینی در اسراییل ۳- احقاق حقوق پناهندگان فلسطینی برای بازگشت به خانه و مایملک خود، چنانکه در قطعنامه ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به صراحت قید شده است. این خواسته‌ها همچنان زنده است. کارزار تحریم بر این باور است که تحریم‌های اقتصادی می‌توانند اسراییل را مجبور کند به تعهدات خود در چارچوب قوانین بین‌المللی عمل کند. سال گذشته بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسراییل، در سخنرانی سالانه خود در «آیپک» بارها از جنبش BDS نام برد. او جنبش تحریم را به مثابه «تهدید استراتژیک» برای اسراییل توصیف کرد. از این‌رو، موضوع اصلی نه صرفا دعوت به تحریم در برابر سیاست‌های توسعه‌طلبانه و نژادپرستانه، بلکه دعوا بر سر شدت تحریم است. اگرچه جنبش BDS هنوز بر این باور است که اتحادیه اروپا، چنان‌که باید، گامی مهم برنداشته است. در همین رابطه سفیر اتحادیه اروپا در اسراییل، در پیغامی به رهبران اسراییل گفته است: «اگر دولت‌های اتحادیه اروپا راه‌حلی مناسب برای رفع این درگیری بیابند، بی‌تردید، پیمان ویژه‌ای با اسراییل خواهد بست.» آنها می‌کوشند با تفاوت‌گذاشتن میان اقتصاد اسراییل و اقتصاد منطقه اشغالی، نهایت «تدبیر» خود را با پیش‌کشیدن این دوگانه مضحک در فرآیند تحریم به کار بندند، در حالی‌که اتحادیه اروپا تمام تلاش خود را به کار بسته تا اسراییل را به میز مذاکره بازگرداند، جنبش BDS بر شروط فراخوان خود پایبند است. از این‌رو، مساله اصلی، مخالفت و مقاومت در برابر تلاشی است که به بهانه امنیت اسراییل به تثبیت توسعه‌طلبی سیاسی-اقتصادی اسراییل و نفی حقوق فلسطینی‌ها منجر می‌شود: یعنی همانا مقاومت در برابر «توسعه‌طلبی در پناه قانون».